

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره سی و هشتم

پاییز ۱۳۸۳، صص ۶۲ - ۴۹

بن‌مایه تفکر توحیدی زرتشت از خلال «گاناها»

دکتر مهدی ماحوزی*

چکیده

بدون تردید مهمترین نظام فکری بشر که امروز مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق جوامع بشری است «نظام تفکر توحیدی» است. در این مقاله بن‌مایه تفکر توحیدی زرتشت از خلال «گاناها» یا سرودهای دینی او تحلیل شده و به مناسبت از «وداها» اندیشه فلاسفه یونان و متفکران هندی و سپس جریانهای سیاسی و دینی عصر ساسانی یاد شده است. در این گفتار بازتاب اندیشه توحیدی زرتشت در اندیشه دو فیلسوف و متفکر ایرانی یعنی فارابی و سهروردی و تشکیل هرم اجتماعی فارابی و هرم فلسفی سهروردی تبیین گردیده است.

واژه‌های کلیدی

فلسفه دینی، گاناها، سپتامینیو، آنگره‌مینو، تمرکزگرایی، آذرفرنبغ، ارداویراف، کرتیر، مهرانسپندان، تنسر، توحید ثنوی، توحید نالوثی، هرم اجتماعی فارابی، هرم فلسفی سهروردی.

مقدمه

همیشه آرزو داشتم که روزی بتوانم بن‌مایه اندیشه و خواست درونی خود را درباره تفکر توحیدی زرتشت، آموزگار بزرگ جهان هستی، آشکار کنم و با نگاهی به مسأله نور و تاریکی و پیوند آن دو با نیکی و بدی و فلسفه دوینی (ثنویت) و سه‌بنی (تثلیث)، جایگاه ویژه تفکر توحیدی آن ابرمرد تاریخ اندیشه و اخلاق بشری را نشان دهم. اما کشمکش مستمر میان آموخته‌ها و صورتهای ذهنی و دریافتهای باطنی، مرا از ورود بدین بحث پیچیده باز می‌داشت.

مطالعه دو کتاب ارزشمند زرتشت، مزدیسنا و حکومت نوشته مهندس جلال‌الدین آشتیانی و ارداویراف‌نامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی تألیف فیلیپ ژینیو و ترجمه و تحقیق خانم دکتر ژاله آموزگار و مقاله محققانه استاد دکتر علی‌نقی منزوی با عنوان «سانترالیسم در مذهب رسمی و دولتی ساسانی یا هرم اجتماعی اندر هرم هستی» در کمرنگ ساختن این کشمکش سودمند افتاد و انگیزه‌ای نیرومند در تدارک این نوشته پدید آورد، به‌ویژه که سازمان علمی و فرهنگی یونسکو نیز به مناسبت نامگذاری سال ۲۰۰۳ میلادی به نام زرتشت به تألیف کتابی در این زمینه اهتمام داشت.

برای ورود بدین بحث دور و دراز و شاید بی‌سرانجام، نخست پرسشی را مطرح می‌کنم که از دیرباز از ذهن آدمی گذشته است: «هدف از آفرینش چیست؟» این پرسش، پرسشهایی گوناگون به دنبال دارد. آیا جهان هستی را آفریننده‌ای است؟ اگر آفریننده‌ای دارد، آفریننده نیکی‌هاست یا بدی‌ها یا هر دو؟ جهان هستی و آفریننده آن قدیم است یا حادث؟ چرا از میان همه پدیده‌های هستی آدمی غایت آفرینش است و دارنده خرد و نیروی تمیز و در نتیجه مسؤول و مختار؟ و....

تاکنون هیچ تاریخ مشخصی برای آغاز جهان و ظهور هر یک از پدیده‌های هستی از جمله انسان ارائه نشده و تاریخ ملل و نحل هم پاسخ مطمئنی برای این پرسش نداشته است.

ظاهراً از میان همه پدیده‌های هستی، این آدمی است که آخرین آفریده و صاحب خرد و اندیشه است و اوست که برای شناخت جهان و خالق جهان همواره می‌اندیشیده و اندیشه‌های خود را بر زبان جاری و مکتوب می‌کرده است.

طبیعی است که انسانهای نخستین ساده می‌زیستند و برای ادامه حیات از زمین و آسمان، کوه و دریا و حیوان به مدد اندیشه بهره می‌گرفتند. نخست آدمی زندگی جمعی و مشترک داشت، ولی پس از تولد و تناسل، جامعه تشکیل شد و جوامع بشری در

مرزهای شایسته زیست جای گرفتند و از این رهگذر دولت و کشور و مدیریت و سازمان پدید آمد.

گفتیم که آدمی صاحب اندیشه است و مانند حیوان غریزی هم دارد. اندیشه ممکن است غریزه را تعدیل کند و آنرا در جهت حفظ مصالح سایر آدمیان به کار گیرد و از این رهگذر صلح، آرامش، راستی، انصاف و مروت، همزیستی، روشنی و کمال‌گرایی اعتبار و حرمت یابد.

گاهی هم ممکن است اندیشه از عهده تعدیل غرایز برنیاید و در نتیجه جنگ و ستیز، وحشت و اضطراب، ناراستی، ستم و تجاوز، دشمنی و پراکندگی، تاریکی و نادانی و فروافتادگی غلبه کند.

ناتوانی و انکسار آدمیان در برابر تهدیدهای آسمان و عناصر طبیعی، ناگزیر آنان را به قوای نامریی و مرموز معتقد می‌ساخت. فلسفه پیدایش این همه کیش و آیین و اسطوره و اسطوره‌شناسی (میتولوژی) از همین جا ناشی می‌شود.

آدمی نبود و آسمان و عناصر طبیعی بود. آدمی پدید آمد و می‌خواست رمز آسمان و عناصر طبیعی و آفریننده آنها را باز شناسد. حوزه شناخت او در مسائل مربوط به قهر طبیعت، خشم طوفان و آتشفشان، مهر طبیعت و سخاوت زمین و آسمان، بسیار محدود بود، با این همه از غیر او، و اندیشه او انتظار شناخت و راهگشایی نمی‌رفت.

اگر از آفریننده آسمانها، زمین، عقل، نفس، بهشت، دوزخ، تاریکی، روشنائی، نیکی و بدی، متافیزیک، طبیعت، نبی، رسول، مصلح، مبشر، منذر و غیره سخن رفته از اندیشه آدمی برخاسته است. این اندیشه که اغلب با امیال، آرزوها، ترسها، شگفتیها، رؤیایها و غیره همراه بوده است، به نسبت میزان اصالت یا آمیختگی منشأ پیدایش دین و اسطوره و فلسفه و کلام و عرفان و تصوف بوده است.

چون تاریخ دقیق آفرینش جهان را نمی‌دانیم. اگر سه هزار سال قبل از میلاد یعنی تاریخ پیدایش «وداها» از هزاره سوم پیش از میلاد و تاریخ پیدایش گاتاها (سروده‌های زرتشت) از هزاره دوم قبل از میلاد را مرزی شاخص برای تعیین نقش آدمی در جهان هستی و تاریخ آگاهی او از اعمال و رفتار خویش و گرایش به مفاهیمی بیش از خوردن و خفتن و رفتارهای سطحی و غریزی و حتی علمی و فنی معرفی کنیم، موضوع گفتار آسان‌تر تحلیل می‌شود.

پس دریافتیم که آدمی از شمار آخرین آفریدگان است. و دانستیم که غیر او هیچ موجودی تاکنون صاحب خرد و اندیشه معرفی نشده و فقط اوست که می‌پرسد مرا که آفریده و این زمین، آسمان و جهان هستی ابداع کیست.

از مطالعه «مهابهاراتا» حماسه عظیم و پر حجم هند باستان که باید آن را یکی از آثار ادبی و حماسی بسیار بزرگ جهان برشمرد - در می‌یابیم که اسطوره‌های ساخته و پرداخته ذهن بشر و تصورات متافیزیکی او به مراتب قدیم‌تر از چهار جزء ودا - کتاب دینی هندوان - است که قدمت آن به حدود سه هزار سال قبل از میلاد می‌رسد.

این آدمی است که بت‌ها را آفریننده می‌شناسد. از همه‌خدایی (پلی‌ت‌هایسم) به توحید (پان‌ت‌هایسم) دست می‌یابد. ویشنو، شیوا و برهما را سه خدای مرگ، غلبه و خیر و برکت می‌شناسد و معتقد است که خدای خیر، روزی بر سایر خدایان چیرگی خواهد یافت. در تفکر آناکسی مندرس - از حکیمان قبل از سقراط - خدا وجودی است نامتعین (آیرون) که هیچ کس شبیه او نیست، ولی در هر چیز او را می‌توان دید. دموکرتیس - از حکیمان عهد باستان - که جهان‌شناسی خود را براساس ماده توجیه می‌کرد، معتقد بود: خداوند ماده‌ای است ظریف، که از فرط ظرافت نمی‌توان او را تعریف کرد. او سازنده جهان است. به تعبیر دیگر خدای دموکرتیس در محدوده فیزیک ارزیابی می‌شد، نه در فضای متافیزیک.

در تفکر مسیحیان «اب و ابن و روح‌القدس» که عنوان تثلیث یا «فلسفه سه‌بنی» یافته است، تصویری رمزآمیز مشاهده می‌شود که خدا در رأس هرم قرار می‌گیرد و مفهومی توحیدی از خلال این تفکر حاصل می‌آید. به موازات پیشرفت جوامع بشری سرانجام شاه شاهان هم عنوانی متافیزیکی می‌یافت که با عقل فعال - به گفته فارابی در کتاب *آرای اهل مدینه فاضله* - پیوسته است و دارای فره ایزدی است. او در رأس هرم قرار دارد و سایر طبقات مردم در قاعده آن جای می‌گیرند.

در تفکر یونانیان، پس از هراکلیتوس که اصل عالم را آتش و آناکسی منس که اصل عالم را هوا و ارسطاطالیس که اصل عالم را آب و فیثاغورث که اصل عالم را عدد می‌گفتند، سقراط ظاهر شد و اصل عالم را اندیشه پاک پنداشت که پیوسته با جهل و ناآگاهی در نبرد است.

افلاطون جهان مثل و اشراق را اصل زیباییها برمی‌شمرد و جهان هستی را سایه و شبیح مثل تلقی می‌کرد. خیر و شر و روشنی و تاریکی به عقیده او نتیجه اتصال آدمی به سرچشمه روشنایی و خیر و زیبایی یا گسستگی او از آن سرچشمه است.

ارسطو در فلسفه مشایی خود پیرو سقراط است و او نیز اندیشه آدمی را معیار ارزشها می‌شناسد.

در تفکر زرتشت - که فلسفه «دوبنی یا ثنویت اهورامزدا و اهریمن» را بدو نسبت می‌دهند و این برداشت از اوستای متأخر و دیگر آثار او که در دوران ساسانیان ساخته و پرداخته شده ریشه گرفته است و در نتیجه، جهان هستی را آفریده آن دو آفریننده تلقی کرده‌اند - اندیشهٔ متافیزیکی به آن صورت که بعدها در آیین‌ها و مکاتب فلسفی و کلامی مطرح گردید یافت نمی‌شود.

زرتشت به احتمال قوی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد از ناحیهٔ خوارزم و حدود دریاچهٔ اورال برخاست. او یک آموزگار بزرگ بود که با زندگی سادهٔ روستایی و مردم عامی و معمولی الفت داشت. یکی از آثار روشن و مقدس او سروده‌های اوست که گائاه‌ها را پدید آورده است. در هیچ یک از این سروده‌ها از اهورامزدا و اهریمن به‌عنوان یک فلسفهٔ دوبنی یا دو آفرینندهٔ مستقل خوبی و بدی یا تاریکی و روشنایی نشانی نیست. سپتامینیو و آنگره‌مینو یعنی نیکی و بدی به عقیدهٔ او بستگی تام و تمام با اندیشهٔ آدمی دارد. این دو، وجود خارجی ندارد و سنجش نیک و بد، تاریکی و روشنی، بهشت و دوزخ از رهگذر اندیشهٔ آدمی تحقق می‌یابد. سرچشمهٔ تمام نیکی‌ها و بدی‌ها یا زشتی‌ها و زیباییها در خود انسان است. اگر اندیشهٔ آدمی خوب و پاک باشد، گفتار و کردار او نیز خوب و پاک خواهد بود و عکس آن نیز صادق است. بهشت و دوزخ معلول اندیشهٔ آدمی است. پس اهورامزدا و اهریمن در برابر هم نیستند. زرتشت در ورای این تفکر دوآلیستی، سرچشمهٔ تمام نیکی‌ها و زیباییها را اورمزد یا اهورامزدا یعنی پدیدآورندهٔ همهٔ زیباییها و نیکی‌ها و یگانه پروردگار دانای مطلق و سزاوار ستایش و نیایش می‌شناسد و هرگز او را رقیب اهریمن معرفی نمی‌کند. به عقیدهٔ زرتشت دو گوهر نیکی و بدی مینوی هستند و با اندیشهٔ بستگی دارند و این دو گوهر در آغاز با هم جفت و همزاد بوده‌اند که در اندیشه، گفتار و کردار آشکار می‌شوند.

سپتامینیو و آنگره‌مینو آفریدهٔ «مزدا» هستند نه مستقل از او. آنها آفرینشی صورت نمی‌دهند و این هر دو یعنی خیر و شر یا بهشت و دوزخ یا روشنی و تاریکی یا زندگی و مرگ، در اندیشهٔ آدمی معنی پیدا می‌کنند. آنها دو صورت مختلف آفرینش هستند که پیوسته باهم‌اند و پیوسته با یکدیگر در ستیزند.

براساس سروده‌های زرتشت یعنی گائاه‌ها، انسان آزاد و مختار است که نیکی را برگزیند یا بدی را، مرگ را یا زندگی را، تاریکی یا روشنایی را و....

او بی‌آنکه خود را پیامبر برگزیده بداند، آموزگاری معرفی می‌کند که شیفته نیکی، زیبایی و مهر است و جهان هستی را آفریده نیکی، و زیبایی و مهر می‌شناسد. گاهی سپتامینیو را روح‌القدس دانسته، آن را با اهورامزدا برابر می‌شناسند و با این تصور سپتامینیو است که به خلق و ایجاد نیکی مبادرت می‌کند و در این صورت اعتقاد به وجود روحی شریر و خبیث چون اهریمن که خالق بدی، کژی و ناراستی است ناگزیر می‌نمود.

چنین تفکر دوالیستی و دوینی هرگز در گاتاها که روح و روان اندیشه اوست دیده نمی‌شود. در گاتاها اهورامزدا، دانای بزرگ و هستی‌بخش معرفی می‌شود که نیکی‌خواه همه مردم جهان است. از این‌رو زرتشت در گاتاها همه مردم را از - نیک و بد - مخاطب قرار می‌دهد و پیام او به همه انسانها این است که با گزینش راستی و درستی و روشنی و زیبایی، به سرچشمه زیبایی نزدیک شوند و پاداش نیک یابند.

بر اساس سروده‌های زرتشت (گاتاها)، انسان موجودی است آگاه که می‌تواند سرنوشت خود را تعیین کند. شر و خیر زائیده فکر و منش بشر و دانایی و معرفت مهمترین عامل تمیز و تشخیص خوبی از بدی است. آنکه داناست، راه راست را برمی‌گزیند و آنکه نادان است کژی و ناراستی را (۱).

همه کلماتی که در گاتاها آمده است، با حیات اجتماعی و واقعی مردم سر و کار دارد و حال آنکه در آن روزگاران و پیش از آن اصطلاحات ودایی - که برخاسته از مسائل متافیزیکی، جهان فرشتگان و جنگ دیوان و خدایان بود - رواج داشت و زرتشت هم طبعاً بدان اصطلاحات آشنا بود (همان).

زرتشت در پیام خود سه اصل بنیادی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را پایه و مایه سعادت آدمی شمرد و همین سه اصل پایه همه دین‌های بزرگ قرار گرفت. در سرود ۲۸ گاتاها که برنامه و چکیده پیام زرتشت است، او بر گرایش به راستی و درستی تأکید می‌کند و از سرچشمه نیکی‌ها می‌خواهد که نیروی معنوی انسانها را تقویت کند تا با چنگ زدن به مهر و محبت و روشنی، بر نفرت و تاریکی و دشمنی چیرگی یابند.

در گاتاها انسان آزاد آفریده شده و تعیین سرنوشت او با خود اوست و حتی مزدا را هم خود او باید برگزیند. مزدا به عقیده او همان روح نیکی و سرچشمه زیبایی است که بر جهان حاکم است، بی‌آنکه جایی برای او تعیین کند، یا او را ورای جهان هستی بشناسد.

تمرکزگرایی در مذهب رسمی و دولتی ساسانی یا «هرم اجتماعی اندر هرم هستی»

پس از زرتشت، نظریه او با مقاصد سیاسی آمیخته شد و فلسفه دینی یا ثنویت به نام او در صحایف تاریخ رقم خورد. آباء کلیسا و کنیسه هم بیکار نشستند و از خداوند چهره‌هایی شگفت‌انگیز ارائه کردند. معتقدان به زروان - خدای زمان - که حتی خالق اهورامزدایش می‌گفتند، به تفکر دوالیستی دامن زدند. به مانی سه اصل نور، ظلمت و چیزی میان نور و ظلمت نسبت داده‌اند و آن را توجیهی برای تز و آنتی‌تز و سنتز که هگل فیلسوف آلمانی از آفرینش بر ساخت، دانستند.

دکتر علی‌نقی منزوی مقاله‌ای با عنوان یاد شده نگاشته است که گزیده‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم: «براساس دیالکتیک مانی، دو جهان روشنایی و تاریکی از یک‌سو هم‌مرزند و از سوی دیگر بینهایت». بر اثر یک تصادف و بی‌خواست آنها در مرز مشترک روشنی و تاریکی، آمیزشی رخ داد. از این آمیزش، جهانی سوم آمیخته از دو بن روشنایی، نیک و زیبا و تاریکی و زشتی پدید آمد.

برخلاف دو جهان روشنی و تاریکی که هیچ‌گونه تکامل و اختیار در آنها راه ندارد، جهان سوم از آمیختگی آن دو بن و برخوردار از موهبت تکامل و اختیار پدیدار گشت. در جهان سوم، این آمیزش نیکی و بدی یا تاریکی و روشنی به اجزای آن اختیار می‌دهد و اختیار سبب تکامل شناخته می‌شود.

نتیجه آنکه براساس این دیالکتیک، مانی، انسان را مختار و منشأ تکامل معرفی می‌کند و لگام اختیار نیکی و بدی و روشنی و تاریکی را به دست آدمی می‌دهد. به عقیده او این خواست و اراده خردمندانه آدمی است که قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌ها را برای سعادت خود می‌سازد و خود نیز آنها را به‌کار می‌بندد. در اندیشه مانی چنین انسانی با انسان گرفتار در هرم اجتماعی تک قدرتی ساسانیان که ناگزیر به پیروی از خدایان والاتر است، تفاوتی اساسی دارد. چون ساسانیان این اندیشه را با دیکتاتوری حکومت خود در تضاد می‌دیدند، مانی را به فجیع‌ترین صورتی از میان برداشتند و حدود دو هزار سال مردم را در زندان ناآگاهی فرو انداختند.

دولت ساسانی از همان سال بنیانگذاری (حدود ۲۱۲ میلادی) یعنی تولد اردشیر تا انقراض آن به دست تازیان (۶۲۱ میلادی) تلاش کردند فلسفه دینی را نیز تحریف کنند، فلسفه‌ای که هزاران سال در ذهن مردم هند و اروپا جایگزین شده بود.

ساسانیان فلسفه دوینی را به دو بخش تقسیم کردند: دوینی منحرف و دوینی درست (بهدینی) و مانی و مزدک را به‌عنوان ثنوی منحرف و الحادی و نادرست محکوم کردند. این کار از طریق دو اجلاس یا دو انجمن متشکل از موبدان که از دانشمندان ایرانی به‌شمار می‌رفتند صورت گرفت.

اجلاس یکم یا انجمن آذر فرنیغ

رهبر این انجمن و برگزارکننده آن، فرنیغ رهبر آتشکده کاریان لارستان است. این انجمن از ۷ موبد سرشناس آن روزگار تشکیل شد و آنان یکی را از میان خود به نام «ارداویراف» که از موبدان روزگار شاپور یکم (۲۷۲-۲۴۱م) بود برگزیده، مأموریت دادند تا پس از انجام تشریفات و نوشیدن نوشابه مقدس به خلسه رود، سپس مشهودات خود را بر دبیران اجلاس دیکته کند و او چنین کرد. این انجمن در آتشکده آذر فرنیغ پیروزر تشکیل شد و *ارداویراف‌نامه‌ی* موجود، محصول این انجمن است.

ارداویراف در این رساله که به او نسبت داده می‌شود ادعاهایی دارد، چنانکه در «معراج‌نامه‌ها» و «خلسه‌ها» منسوب به بزرگان گذشته از قبیل خلسه یوحنا، خلسه کیخسرو و نیز در معراج‌نامه‌ها و خلعیه‌های میرداماد و در خلال اظهارات ابوالعلائی معری در رساله *مخبران*، ادعاهایی شگفت‌انگیز دیده می‌شود. او مدعی است که به دوزخ، بهشت و اعراف سرزده و مردمی را در حال کیفر دیدن یا پاداش گرفتن دیده است.

ارداویراف‌نامه‌ی موجود، نخستین بار به کوشش بارتلمی (Barthelemy) از نسخه پهلوی سده سوم هجری، در سال ۱۸۸۷م ترجمه شده است. سپس رشید یاسمی، آن را از زبان فرانسه به فارسی برگردانیده و یک‌بار در ۱۳۱۴ و بار دیگر در ۱۳۲۵ شمسی در تهران و در ۴۰ صفحه منتشر کرد.

ارداویراف‌نامه در سده هفتم هجری و سیزدهم میلادی به وسیله شاعری زرتشتی به نام زردشت پسر بهرام پسر پزودو به زبان فارسی دری سروده شده است.

کرتیر

کرتیر یا کارتر یا کاردیر از سرشناس‌ترین و شاید بدنام‌ترین دانشمندان عضو انجمن آذر فرنیغ است. او با محاکمه و اعدام فیلسوف بزرگ ایرانی، مانی، مسیر تاریخ جهان و حداقل خاورمیانه را تغییر داد، بلکه متوقف کرد و مردم را در دام دیکتاتوری‌های فردی

و حکومت‌های تک‌حزبی هرمی شکل و نوعی «مدینه فاضله خیالی» گرفتار ساخت. از این‌رو شاید بتوان «کرتیر» و «ارداویراف» را از نخستین طراحان «مدینه فاضله فارابی» و «فلسفه اشراق سهروردی» برشمرد.

کرتیر موبدان موبد چهار پادشاه ساسانی بود: شاپور یکم (۲۷۱-۲۴۱م)، هرمز یکم (۲۷۲-۲۷۱م)، بهرام یکم (۲۷۵-۲۷۲م) که قتل مانی به فرمان او صورت گرفت و بهرام دوم (۲۸۳-۲۷۵م). او در سالهای طولانی زندگی خود نفوذی گسترده در جامعه و دولت آن روز به‌دست آورده بود.

یعقوبی (در گذشته ۲۹۱ هـ. ق) بی‌آنکه نام کرتیر را بیاورد، می‌گوید: «شاپور ساسانی ده و اند سال به کیش دوینی مانی بود». تا اینکه به تحریک یک موبد (که باید مراد همین کرتیر باشد) به مجوسیت با توحید اشراقی برآمده، از همان انجمن بازگشت. مانی به هندوستان یا آسیای میانه گریخت. پس از مرگ شاپور، پسرش هرمز بر تخت نشست. مانی با خوش‌بینی و اصرار شاگردانش، در روزگار بهرام یکم مخفیانه به کشور بازگشت. پس از چندی میان مردم ظاهر شد. بهرام او را گرفته، به موبدان سپرد، تا محاکمه شود. پس از محاکمه، پوست او را کنده پر از گاه کردند.

تنسر (توسر)^(۱)

هیرید هیریدان، یکی از بلندترین پایگاههای مذهبی زرتشتیان را در کنار موبدان موبد و سپهبدان سپهبد داشت. این مقام، نقشی مهم در تعیین وارث پادشاه داشت و بالاتر از شیخ‌الاسلام دربار عثمانی یا رئیس‌العلمای دوران قاجار بود.

در روش و مشرب فلسفی تنسر، مورخانی چون مسعودی (م ۳۴۶ هـ. ق) در *مروج‌الذهب* او را افلاطونی مذهب دانسته‌اند.

مراد از افلاطونی مذهب، همان توحید اشراقی است، یعنی اعتقاد به نظام «مثل» افلاطونی که تعبیری دیگر از اشراق است تعبیری که در برابر نظام مشائی به‌کار می‌رود. مشائیان پیروان ارسطو هستند. بعدها شاگردان مکتب سهروردی تعبیر «توحید اشراقی» را رایج کردند.

نامه تنسر

از تنسر، اثری در دست است که *نامه تنسر* نامیده می‌شود. او این نامه را در پاسخ به نامه شاه و شاهزاده طبرستان که «جشنسف» نام داشت، نگاشته است و او را به پیروی از اردشیر بابکان اندرز داده است.

ابن مقفع این نامه را از پهلوی به عربی و ابن اسفندیار از عربی به فارسی دری ترجمه کرده‌اند. همچنین این نامه در باب یکم تاریخ طبرستان اثر ابن اسفندیار درج شده است.

اجلاس دوم یا انجمن آذرباد مهراسپندان

دومین انجمن موبدان به دستور شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰م) برای جایگزین کردن توحید اهورامزدايي یا «میترائیسم» یا «زروانی» (بدون توجه به اختلاف آنها) به جای فلسفه دوینی (یزدان و اهریمن) تشکیل شد.

اعضای این انجمن، این توحید نوظهور را برای پرهیز از سر برداشتن توده‌هایی که قرن‌ها با آموزشهای دوینی خو گرفته بودند، در قالبی به ظاهر دوینی یعنی «شیدان‌شید + تمه» بیان کردند.

سهروردی - به عنوان یکی از نامبرداران حکمت و عرفان دوران اسلامی - در *حکمة الاشراق* این توحید را به صورت «نورالانوار + غسق» معرفی کرد و با بی‌باکی تمام - بدون ملاحظه از خشم عرب‌گرایان حاکم ایوبی در شام - نسبت این فلسفه را به اندیشمندان و فیلسوفان خسروانی که صاحبان این اندیشه معرفی شده بودند، آشکار ساخت و جان خود را در جوانی بر سر این کار کرد. هر چند دومین انجمن برای نابودی اندیشه دوینی قیام کرد، لیکن جرأت نکرد منکر اصول دوینی شود. از این‌رو آن را به دو بخش تقسیم کرد: *شوپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
دوینی «بهدینی» که همان توحید اهورایی در قالب «شیدان‌شید + تمه» است و دوینی منحرف که مانی در راه آن اعدام شد.

این انجمن می‌خواست گونه‌ای توحید را به جای اندیشه دوینی بنشاند که شاه را در رأس هرم جامعه قرار می‌داد و اوستا را به صورت ۲۱ نسک معرفی می‌کرد که همگی به توحید اهورامزدايي و دادن قدرت مطلقه به «خدایگان شاهنشاه» گرایش داشت.

تکامل و تغییر در مذهب، ناآگاهانه، نامحسوس و آهسته است.

دگرگونی مذهب مردم ایران از دوینی (ثنویت) به توحید اشراقی، در خلال ۷۰۰ سال، گام به گام و آهسته انجام گرفته، تضاد آشکار میان یزدان و اهریمن اندک اندک به یزدان بیدار و هوشیار و اهریمن مست و خواب، سپس به یزدان حساس و زنده و اهریمن بی‌جان و مرده تبدیل شده است. در پایان، یزدان به همان «شیدان‌شید» یا وجود

مطلق و اهورای پدیدآورنده همه هست‌ها مبدل گردیده و در برابر آن «تمه = غسق» شناخته آمده است که همان تاریکی یا عدم باشد. این تاریکی یا عدم در خارج «چیز» یا وجود نیست، بلکه تنها برای زنده نگاه داشتن سنت هزار ساله «دوبنی»، تمه یا عدم را نیز «چیز» نامیده، در برابر «شیدان شید» قرار دادند و آن دو را با هم «دوبنی راستین» خواندند.^(۲)

همین زنده نگاه داشتن اصطلاح غیرواقعی «دوبنی = ثنویت» بعدها موجب شد جاسوسان خبرچین و زارة الزنادقه خلیفگانان ابله و بی‌سواد عباسی چون مهدی، هارون و هادی عباسی گرفتاری‌های بسیاری برای دانشمندان ایرانی سده دوم هجری (هشتم میلادی) ایجاد کنند. آنها فیلسوفانی چون احمد راوندی را به‌گونه‌ای نابود کردند که اثری از او و آثارش برجای نماند و دانشمندانی چون ابن‌مفقع را زنده‌سوز کردند و دست بریده او را به دست خودش به تنور آتش انداختند و سپس جلادان او را در همان تنور سوزانیدند.

توحید ثنوی و توحید ثالوثی

در سده‌های سوم و چهارم میلادی که در این نوشتار قرون مذهبی شدن دولتها خوانده شد، دولت ساسانی با برگزاری دو اجلاس و بهره‌گیری از سخنان مغان اندرزگو در آتشکده‌های سراسر ایران و یمن - که در اشغال ساسانیان بود - و پس از کشتن مانی به حکم دادگاه فیلسوفان خسروانی اجلاس یکم به نام «ثنوی ملحد» و پس از کشتن مزدک و هزاران تن از دوبنی‌ها و پیروان او توانستند مذهب زرتشت را که تا دوره اشکانی جنبه دوبنی آن آشکارتر از توحید بود، به صورت دین زرتشتی اهورامزدایی و بهدینی میترایی در آورند و توانستند ایرانیان را برای پذیرش «توحید اسلامی» آماده کنند.

به تعبیر دیگر همان ابزاری که برای استواری قدرت و تمرکزگرایی حکومت ساسانی ساخته بودند نه تنها سبب براندازی ساسانیان شد، بلکه هسته‌های مذهبی توحیدگرا را در خارج از خاک ایران در یمن پدید آورد و موجب شد هزاره‌ای در ایران سپری و هزاره‌ای نوین آغاز گردد.

توحید میترایی زرتشتی چنان در آتشکده‌های یمن شناخته شده بود که قرآن کریم نیز بدان اشارت دارد: «وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله = یافتم او را و قومش را که سجده می‌کنند مرفأفتاب را از جز خدا» (سوره ۲۷، نمل آیه ۲۴).

توحید از راه ثالوث

پس از مذهبی شدن دولت ایران و سپس روم، دولت بیزانس نیز مانند دولت ساسانی - و شاید به تقلید از آزمایشی که به نظر آنان در ایران سودمند شناخته شده بود - برای سرکوب کردن فلسفهٔ دوینی و آیین مانی که اندک رنگی از «علم» داشت می‌کوشیدند، لیکن چنانکه گفته آمد، راه رسیدن ساسانیان به توحید از ثنویت می‌گذشت و ساسانیان هم با تشکیل دو انجمن آذر فرنیغ در سدهٔ سوم و آذرباد مهراسپندان در سدهٔ چهارم میلادی و کشتن مانی و مزدک و هزاران پیرو دوینی، همان را می‌خواستند، لیکن رومیان که ناگزیر بودند با مانی‌گرایی - که سراسر مستعمرات آنها را در شمال آفریقا و آسیای صغیر فرا گرفته بود - مبارزه کنند، با زبان بازی‌های کشیشانه، سه جهانی مانی «نور + ظلمت + آمیختهٔ نور و ظلمت» را به صورت توحید سه اقنومی یعنی «پدر + پسر + روح‌القدس» معرفی کردند. آنها این سه اقنوم را در عین سه‌تا بودن، یکی می‌شمردند، چنان که کشیشانی چون «سنت‌اگوستین» (۴۳۰ - ۳۴۵) که خود سالها مانی‌گرا بود و از آیین او دفاع می‌کرد «شهر = خدا = مدینه‌الله یا حزب‌الله» را بر مبنای وحدت این سه اقنوم توجیه می‌کرد.

ثالوث مسیحی در سدهٔ چهارم میلادی همانند دیالکتیک هگلی در سدهٔ نوزدهم میلادی یعنی «تز - آنتی‌تز - سنتز» زیبا و برای جوانان روشنفکر آن روزگار گیرا و دلپذیر بود. این منطق در آن روز به‌صورت تهاجم فرهنگی و آب زیرکاه، از مرزهای باختری ایران گذشته، به درون کشور رخنه کرده بود و چنان که از کتاب *تاریخ دیرها در خاورمیانه*، نگارش، «شابستی» وزیر مرداویج برمی‌آید، به آسیای میانه رسیده بود و به دست و زبان کشیشان نسطوری به زبان ملی / محلی ایرانی میان مردم راه یافته و پخش می‌شد.

کشیشان، ثالوث مسیحی را در دیرهایی که با معماری ویژه و اندیشه‌برانگیز ساخته شده و با نقاشی‌های زیبای مانوی تزیین شده بود - که البته به‌ظاهر با لعن و ناسزا بر مانی ملحد همراه بود - همزمان با برگزاری نمازها و دعاهای زمزمه‌آسای کشیشان به زبان محلی ایرانی تبلیغ می‌کردند و جوانان را شیفته می‌ساختند.

تبلیغ این توحید ثالوثی با شعله‌ور شدن آتش جنگها در مرزهای ایران و روم اندکی کم‌رنگ می‌شد، لیکن هیچ‌گاه فراموش نمی‌شد، چنانکه برخی از مورخان گفته‌اند: «هرگاه عرب نمی‌آمد، مسیحیت سراسر ایران را فرا گرفته بود».

هرم اجتماعی فارابی، اندر هرم فلسفی سهروردی

حکومت هرمی شکل ساسانیان که به یاری موبدانی چون تنسر، ارداویراف و آذریباد مهراسپندان و مانند آنها برپا شده بود در یورش تازیان برافتاد و نابود شد. متنی مدون از این هرم که شکل دقیق آن را بنمایاند، در دست نیست، لیکن در سده چهارم هجری (دهم میلادی)، فارابی (۳۳۹-۲۶۰ هـ / ۹۵۰-۸۷۴م) فیلسوف بزرگ ایرانی برخاسته از آسیای میانه - که در خراسان مرکز گنوسیزم اسلامی ایرانی پرورش یافته بود - از راه اسماعیلیان که رهبری معنوی حکومت سامانی را به وسیله «نخشبی» و یارانش به دست داشتند، فلسفه سیاسی حکومت ساسانی را شناخته، به زبان عربی که در آن زمان زبان حاکم بود در کتابی به نام *آراء اهل مدینه الفاضله* گرد آورده است.

ابونصر فارابی، به ویژه در فصل ۲۶ کتاب مذکور، شکل هرمی آن جامعه را از روی منابع *خدای نامکها* که در آن روزگار هنوز باقی و در دسترس او بود گردآوری کرده، برای آیندگان به جا گذاشته است. او در این فصل می گوید: «اعلم ناس را که در رأس هرم این مدینه قرار دارد، ایرانیان «شاه» خوانند و یونانیانش فیلسوف و مسلمانانش رسول یا امام نامند. صفتی که ایرانیان به چنین رئیس مدینه می دادند، «فره ایزدی» بود که در اسلام به «عصمت» ترجمه شد و مسیحیان آنرا به «پاپ اعظم» و با قید «عصمت در حین القای دستور»، نسبت می دادند. سپس یحیی بن حبش سهروردی (۵۸۷-۵۴۹ هـ / ۱۱۹۴-۱۱۵۴م) هرم اجتماعی فارابی (بند یکم) را در هرم فراختر فلسفی خود جای داد.

چنانکه گفتیم هرم اجتماعی فارابی فرآورده دو اجلاس یاد شده عصر ساسانی بود. ساسانیان برای بنیانگذاری تمرکزگرایی شدید خود بدان نیاز داشتند و این تمرکزگرایی شبیه حکومت های تک حزبی عصر ماست.

سهروردی هرم اجتماعی فارابی را در هرم فراختر خود جای داد. در رأس این هرم نورالانوار (شیدان شید) قرار دارد. از این مرکز نور در فضای بی نهایت به گونه ای پخش می شد که هر چه از مرکز «شیدان شید» دور می شد، کم نورتر بود، تا به «تمه = غسق» می رسید که تاریکی محض یا عدم خوانده می شد.

پس از ظهور اسلام، ایرانیان اسلام را پذیرفتند، لیکن نه اسلام «سقیفه بنی ساعده» را. کسانی مانند خاندان برمکیان و نویختی و خردادبه شعار «لا اله الا الله» را دور از توحید اهورایی نمی دانستند و مانند فنودال های عصر ساسانی، توحید اسلامی را بدان نیت تبلیغ می کردند. بعدها عرفان اسلامی / ایرانی حقیقت توحید اسلامی را که مغایر با اهداف دو اجلاس عصر ساسانی بود دریافت و به جای اینکه پیروزی شاهان و خلیفگان را نشانه

فره ایزدی بشناسد، پرهیزگاری و نیکی و راستی را تبلیغ می‌کند و خدا (الله) را پاداش‌دهنده نیکی‌ها و کیفردهنده زشتی‌ها می‌شناخت.

با توجه به آنچه گفته آمد، اندیشه پاک زردشت که «گائاه» تبلور آن بود، مورد سوء تعبیر و تأویل‌های ناسزاوار قرار گرفت و توحید ناب او را که همان سرچشمه زیبایی‌ها و نیکی‌هاست، تحریف کردند و از رهگذر اجلاس‌های یاد شده با مقاصد سیاسی آمیختند و فلسفه دینی اهورامزدا و اهریمن را که از ابداعات اوستای متأخر است به او نسبت دادند.

من به‌عنوان مسلمانی راستین و شیعه‌ای پاک دین بر او درود می‌فرستم و اندیشه پاک او را که الهام‌بخش همه آیین‌های پاک و منزه از آمیختگی‌های ریاکارانه و مزدورانه است ارج می‌نهم.

زردشت، دشت جاودانگی جانهای پاک را رقم زده است و سرچشمه جاودانگی‌ها و نیکی‌ها و زیبایی‌ها را حاکم بر سرنوشت جهان هستی خوانده است. بی‌گمان خود او نیز بدین سرچشمه پیوسته و خواهد پیوست و جان پاک او از این آب‌شخور سیراب شده و خواهد شد.

پی‌نوشت

- ۱- دکتر احمد تفضلی «توسر» را درست و «تنسر» را تصحیف شده آن می‌داند (تاریخ ادبیات، ایران پیش از اسلام، تصحیح ژاله آموزگار).
- ۲- ملاصدرا (۱۰۵۰ - ۹۷۹ ق / ۶۴۰ - ۵۷۱ م) اصطلاح «نور» را در فلسفه سهروردی از بیم تکفیر و تهمت ثنویت به واژه «وجود» تبدیل کرده، گفت: «وجود، مقول به تشکیک است یعنی هر چه از منبع نور (= وجود)، دور شود، ضعیف‌تر می‌شود.

منابع

- ۱- آشتیانی، جلال‌الدین. زرتشت، مزدیسنا و حکومت، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲- ژینیو، فیلیپ. ارداویراف‌نامه، ترجمه و تحقیق دکتر ژاله آموزگار، شرکت انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۹.
- ۴- کاسمی، نصرت‌الله. نمره‌ایزدی، سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۵- منزوی، علی‌نقی. «سانترالیزم در مذهب رسمی و دولتی ساسانی»، جزوه درسی سیر آرا و عقاید، ۱۳۸۱.
- ۶- مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴.